

زبدة التواريخ

بوالقاسم عبدالله بن علی کاشانی زاری

دکترت ۷۲۶

بخش فاطمیان زاریان سال ۷۰۰

پایان

پیش

موتی دانش پژوه



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

دو نقد بر کتاب زبدة التواریخ ابوالقاسم کاشانی

زبدة التواریخ (بخش فاطمیان و زاریان). تألیف: جمال الدین ابوالقاسم عبدالله بن علی کاشانی. به کوشش: محمدتقی دانش پژوه. تهران. مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. ۱۳۶۶. ۳۱+۲۶۳ صفحه.

تألیفاتی از خود بجا گذاشتند. مضافاً اینکه زاریان مجموعه‌های نفیسی از کتب اسماعیلی و غیر اسماعیلی در زمینه‌های مختلف در الموت و قلاع دیگر و در کوهستان (جنوب خراسان) جمع‌آوری کردند. این کتابخانه‌ها مورد استفاده عده زیادی از دانشمندان و متفکران اسلامی، مانند خواجه نصیرالدین طوسی، قرار گرفت. بسیاری از این علما و فیلسوفان اسلامی چند دهه را پس از آغاز حملات مغولان در قلاع زاریان به تحقیق و تألیف گذراندند.

خود زاریان دوره الموت به مقیاس وسیعی دست به تألیف کتب مذهبی- فلسفی نزدند و آنچه نیز این قلعه‌نشینان تحریر کردند عمدتاً به دست مغولان سوزانده شد و از بین رفت. از طرف دیگر به نظر می‌رسد که زاریان ایران در دوره الموت به وقایع نگاری علاقه خاصی داشتند. بعضی از کتب و نوشته‌های تاریخی آنها که به ذکر وقایع سالانه دولت زاریه ایران اختصاص داشته تا مدتی پس از انقراض دولت زاریه از گزند حوادث مصون مانده و مورد استفاده عظاملك جوینی و رشیدالدین فضل الله همدانی و ابوالقاسم عبدالله کاشانی قرار گرفته است. این سه مورخ دوره ایلخانیان در حقیقت قدیمی‌ترین تاریخ‌نویسان فارسی‌زبان هستند که هر کدام بخشهایی از تواریخ معروف خود را به اسماعیلیه اختصاص داده‌اند و اکنون این مجموعه سه‌گانه به‌عنوان مهمترین مأخذ درباره تاریخ زاریان ایران در دوره الموت محسوب می‌گردد.

جوینی که هنگام تسخیر الموت به دست مغولان در ملازمت

۱. کتابی بر اساس منابع و اسناد اصلی اسماعیلیان زاری

دکتر فرهاد دفتری

اسماعیلیان زاری در سال ۴۸۷ هجری قمری / ۱۰۹۴ میلادی بر سر جانشینی المستنصر بالله، هشتمین خلیفه فاطمی و هجدهمین امام اسماعیلی، از اسماعیلیان مستعلوی جدا شدند و شاخه جدیدی از نهضت اسماعیلیه را بنیان نهادند. زاریان تحت رهبری حسن صباح و سپس هفت تن دیگر دولت مقتدری را در ایران و شام تأسیس کردند که مرکز اصلی آن قلعه مستحکم الموت بود. دولت زاریه که بیش از یک قرن و نیم دوام یافت و دشمن سرسختی برای سلاجقه و بسیاری از امرا و حکام محلی محسوب می‌گردید، عاقبت در مقابل تهاجم مغولان از هم پاشید و در سال ۱۲۵۶/۶۵۴ منقرض شد. داعیان زاری به تدریج دعوت زاریه را که «دعوت جدید» نامیده می‌شد در بسیاری از مناطق جهان اسلام گسترش دادند و بعضی از امامان زاری نیز که از سال ۱۱۶۴/۵۵۹ آشکارا در صدر دولت و پیروان خود قرار گرفتند، تغییرات مهمی در اصول عقاید زاریان پدید آوردند. زاریان فقط به جنگ وجدال اشتغال نداشتند و بسیاری از داعیان ایشان مانند ابن عطاءش و حسن صباح در زمینه تفکر اسماعیلی نیز تبحر یافته و

هلاکو خان بوده شخصاً از کتابخانه معروف آن قلعه دیدن کرده و از پاره‌ای کتب اسماعیلی آنجا در تدوین تاریخ جهانگشای خود استفاده کرده است.

تاریخ اسماعیلیه رشیدالدین فضل‌الله (متوفی ۱۳۱۸/۷۱۸)، طبیب و وزیر و مورخ مشهور دوره ایلخانیان، که در جلد دوم جامع‌التواریخ وی گنجانده شده بسیار جامع‌تر از تاریخ اسماعیلیه جوینی است. رشیدالدین شخصاً به متون نزاری مانند «سرگذشت سیدنا» و وقایع نامه‌های الموت دسترسی داشته و تاریخ خود را مستقل از جهانگشای جوینی تدوین کرده است. متن کامل تاریخ اسماعیلیه رشیدالدین اولین بار با تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه (مصحح تاریخ اسماعیلیه کاشانی) و محمدمدرسی زنجان‌ی در سال ۱۳۳۸ به طبع رسید.

سومین مأخذ اصلی از میان تواریخ فارسی درباره نزاریان دوره الموت همان بخش اسماعیلیه زبده‌التواریخ جمال‌الدین ابوالقاسم عبدالله بن علی کاشانی (القاشانی) است که تا حدود دو دهه قبل کم و بیش ناشناخته مانده بود. این مورخ شیعی مذهب که در حدود سال ۱۳۳۷/۷۳۸ در گذشته، در دستگاه ایلخانیان، بخصوص اولجایتو و ابوسعید، مناصب مختلفی داشته است. وی با رشیدالدین فضل‌الله همکاری نزدیک داشته و در تدوین جامع‌التواریخ نیز مشارکت کرده است. کاشانی تاریخی در ذکر وقایع سلطنت اولجایتو و نیز یک تاریخ عمومی اسلام تا هنگام انقراض خلافت عباسیان تحریر کرده و آنرا زبده‌التواریخ نامیده است. بخشی از زبده‌التواریخ کاشانی به تاریخ اسماعیلیه اختصاص یافته که همین کتاب مورد بحث ماست. رابطه بسیار نزدیکی بین تواریخ اسماعیلیه رشیدالدین فضل‌الله و ابوالقاسم کاشانی وجود دارد که هنوز درست شناخته نشده است. در هر صورت، قدر مسلم این است که رشیدالدین و کاشانی هر دو از منابع اسماعیلی مشابهی بهره برده‌اند و تواریخ آنها از لحاظ محتوی و ترتیب مطالب شبیه به یکدیگر است. ولی کاشانی جزئیاتی درباره نزاریان ایران نقل کرده که در تاریخ اسماعیلیه رشیدالدین یافت نمی‌شود. از طرف دیگر، رشیدالدین و کاشانی هر دو مطالب خود را بدون جملات مغرضانه نقل می‌کنند که این خود نشان می‌دهد که آنها برخلاف جوینی تحت تأثیر احساسات ضد اسماعیلی رایج قرار نگرفته بوده‌اند.

کاشانی از الگوی جوینی و رشیدالدین پیروی کرده و قسمت اول تاریخ اسماعیلیه خود (ص ۷ تا ۱۳۱) را به مطالبی درباره ظهور اسماعیلیه و اسماعیلیان نخستین و تاریخ خلفای فاطمی اختصاص داده و سپس در قسمت دوم (ص ۱۳۳ تا ۲۳۳) به ذکر وقایع دولت نزاریان ایران در دوره الموت و سرنوشت اسماعیلیان نزاری در آن دوره پرداخته است. قسمت اول تاریخ اسماعیلیه

کاشانی، همانند قسمت‌های مشابه در تواریخ اسماعیلیه جوینی و رشیدالدین، مملو از مطالب و نکات مغلوط است و امروزه به‌عنوان مأخذ معتبر مورد استفاده محققان قرار نمی‌گیرد. در حقیقت ارزش اصلی تاریخ اسماعیلیه کاشانی و تواریخ مشابه آن که به قلم اسلاف او در دوره ایلخانیان تألیف شده مطالب مربوط به بخش نزاریه آنهاست چه این مطالب بر اساس منابع و مکتوبات مهم نزاری که در آن زمان هنوز وجود داشته، نگارش یافته است.

بخش اسماعیلیه زبده‌التواریخ کاشانی برای اولین بار به تصحیح استاد محمدتقی دانش‌پژوه، بدون هیچگونه مقدمه‌ای، در اسفند ماه ۱۳۴۳ در ضمیمه نهم نشریه دانشکده ادبیات تبریز انتشار یافت. اکنون همان مصحح فاضل چاپ دوم از این اثر را منتشر کرده است. چاپ دوم این تاریخ مهم نیز مانند چاپ قبلی آن تنها بر اساس یک نسخه خطی (شماره ۹۰۶۷ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران)، که در سال ۱۵۸۱/۹۸۹ دست‌نویسی شده، تهیه شده است. مبنای چاپ اول نیز نسخه‌ای استنساخ شده از همین نسخه خطی زبده‌التواریخ بوده است. ولی در چاپ دوم مصحح محترم موفق شده است که تعدادی از اشتباهات و نارساییهای چاپ اول را رفع کند و حواشی و تعلیقات جدیدی نیز بر آن بیفزاید. مزیت‌های دیگر چاپ دوم مقدمه مصحح (سی و یک صفحه)، چهار فهرست و بالأخره عکس تمام صفحه‌های نسخه خطی مورخ ۹۸۹ است که در آخر چاپ دوم کتاب در ۹۸ صفحه (بدون شماره صفحه) آمده است.

مصحح محترم در مقدمه نسبتاً بلندی که بر چاپ دوم کتاب نوشته نکات پراکنده و بعضاً نامفهومی درباره منابع تاریخی و نسخ خطی آنها و دیگر مطالب گنجانده که ارتباطی با ابوالقاسم کاشانی و بخش اسماعیلیه زبده‌التواریخ وی و یا نهضت اسماعیلیه ندارد. در این مقدمه چند صفحه نیز به سرگذشت افسانه‌ای ناصر خسرو اختصاص یافته که معلوم نیست به چه منظور بوده است. ولی آنچه در این مقدمه بیشتر جلب توجه می‌کند واژه‌ها و اصطلاحات نادرستی است که هرگز مورد استفاده خود اسماعیلیان و یا محققان معتبر آنها نبوده است. به‌عنوان مثال می‌توان به واژه‌های «صبّاحیان» و «صبّاحی» و یا «دستگاه و سروران صبّاحی» اشاره کرد. حسن صبّاح (متوفی ۵۱۸/۱۱۲۴) و سه جانشین بعدی وی به‌عنوان رؤسای دولت نزاریه رسماً در سلسله مراتب دعوت اسماعیلیان نزاری مقام داعی دیلمان را داشته و بعضاً به‌عنوان حجت امام نزاری نیز مورد شناخت نزاریه قرار گرفتند. این رهبران مرکزی هیچوقت ادعای امامت نکرده و دعوت نزاریه را به‌نام امامانی که در آن زمان در «بستر» می‌زیستند، گسترش می‌دادند. از زمان چهارمین رئیس دولت نزاریه، حسن دوم که اسماعیلیان نزاری همواره با عبارت «علی ذکره السلام» از

او نام برده اند، خود امامان نزاری در مسند ریاست دولت نزاری و پیشوایی آشکار نزاریان قرار گرفتند و دعوت نزاریه را به نام خود ترویج کردند. لذا به کار بردن واژه‌هایی مانند صبا‌حیان و یا صبا‌حی، به جای نزاریان و نزاری صحیح نیست.

مطالب دیگری نیز در مقدمهٔ مصحح آمده که نه دقیق است و نه صحیح. به عنوان مثال در صفحهٔ هفده مقدمه ذکر شده که آنها (یعنی نزاریان) با فلسفهٔ یونانی آشنا شده بودند. در این مورد لازم به ذکر است که اسماعیلیان با فلسفهٔ یونانی و به طور دقیقتر با مکتب نو افلاطونی آن از نیمهٔ اول قرن چهارم هجری / دهم میلادی آشنا شده بودند. اولین متفکر و فیلسوف اسماعیلی که تفکر اسماعیلی را با نوعی تفکر نو افلاطونی رایج در عالم اسلام درهم آمیخت و در اصل بنیان‌گذار تفکر فلسفی اسماعیلیه گردید داعی محمد بن احمد نسفی بود که سرانجام در سال ۳۳۲/۹۴۳ به دست حکام سامانی در بخارا به قتل رسید. پس از نسفی نیز داعیان و متفکران اسماعیلی دیگری مانند ابو یعقوب سجستانی (متوفی بعد از سال ۳۶۱/۹۷۱) به مکتب اسماعیلی-نو

افلاطونی تکامل بخشیدند. به طور کلی اسماعیلیان نزاری علاقهٔ خاصی به تفکر فلسفی نداشتند و در عوض اسماعیلیان مستعلوی (طیبی) بودند که طی چند قرن در یمن سنت فکری اسماعیلیان فاطمی را ادامه دادند و فلسفهٔ اسماعیلی-نو افلاطونی، بخصوص مکتب منشعب از عقاید داعی حمیدالدین کرمانی (متوفی بعد از سال ۴۱۱/۱۰۲۰) را در مرکز تفکر و بینش کیهان‌شناسی خود قرار دادند. پاره‌ای از دیگر توضیحات مقدماتی مصحح محترم راجع به روش فلسفی و ریشه‌های تفکر فلسفی نزاریه نیز خالی از اشکال نیست.

در هر صورت لازم به تأکید است که تهیه و نشر نسبتاً صحیح‌تر بخش اسماعیلیهٔ زبدهٔ التواریخ ابوالقاسم کاشانی که احتمالاً جامع‌ترین و معتبرترین مأخذ دربارهٔ وقایع دولت نزاریهٔ ایران است، خدمتی است ارزنده به گروهی که بر اساس اندک منابع موجود دربارهٔ تاریخ و عقاید نزاریهٔ دورهٔ الموت به تحقیق اشتغال دارند.

۲. نقد تفصیلی بر تصحیح و چاپ زبدهٔ التواریخ

سیدمصطفی موسوی

محمود غازان، ایلخان مسلمان مغول، که خود به تاریخ دلبستگی داشت، خواجه رشیدالدین فضل‌الله، پزشک یهودی تبار همدانی، را، که در عهد وی مقام والا یافته و به وزارت منصوب شده بود، بر آن داشت تا تاریخی به نام او بپردازد.

خواجه رشید، با سود جستن از منابع مغولی و عربی و فارسی و ترکی، تاریخ مبارک غازانی یا جامع التواریخ را، که نخست بر آن بود تا در سه جلد فراهم آورد، در دو جلد تألیف کرد. در جلد نخست تاریخ قبایل و اقوام مغول و زندگی چنگیز و فتوحات وی و زندگی جانشینان وی تا عصر غازان، و در جلد دوم تاریخ جهان از پیدایی آدم و تاریخ پیامبران، سلسله‌های سلاطین ایران و قومها و ملت‌های دیگر را گنجانید. تا اینجا می‌دانیم که در تألیف جامع التواریخ از آلتان دبتیر (Altan debter) و کوکه دبتیر (Köke debter) مغولی، که در خزانه شاهان مغول نگهداری می‌شد و امروز ناپیوسته است، و از کتاب الکامل ابن اثیر، تاریخ جهانگشای جوینی، سلجوقنامه، تاریخ یمنی، تاریخ طبری و چند رسالهٔ اسماعیلی نزاری سود

برده شده و مزید بر آن از امیران و فرماندهان مغول نیز آگاهی‌های شفاهی کسب شده است.

گوناگونی نثر و قدرت و ضعف تألیف در جای جای کتاب نشانگر آن است که خواجه رشید به تن خویش و به تنهایی آن را بر نساخته است و کس یا کسانی درین کار همکاری او بوده‌اند. اما اینکه چند تن و چه کسانی بدین کار پرداخته‌اند، سهم هر یک از آنان و خود خواجه تا چه میزان است، هیچ گونه اطلاعی در دست نداریم. تنها یک تن، آن هم بی‌گمان پس از برکناری یا قتل خواجه، در عهد ابوسعید مدعی شد که خود جامع التواریخ را تألیف کرده و خواجه را به این گناه که تألیف او را به نام خود کرده است و سود کلان برده نکوهش و سرزنش نموده است. این شخص، که چندان خوشنام هم نیست، زیرا کتابی از آن دیگری را رونویسی کرده و به خویشان بر بسته بود، ابوالقاسم عبدالله کاشانی نام دارد. او، که به احتمالی از همکاران خواجه در تألیف جامع التواریخ بوده است و برخی از یا تمام منابعی را که برای تدوین جامع التواریخ فراهم شده بود در دسترس داشته، بخش اسماعیلیان و نزاریان جامع التواریخ را با اندک تغییری و با افزودن ترجمهٔ جمله‌هایی چند از تاریخ الکامل ابن اثیر و فصل‌هایی از سفرنامهٔ ناصر خسرو و قبادیانی، آن هم پر غلط و درهم برهم، با نام زبدهٔ التواریخ به خویشان منسوب داشت. در حقیقت، زبدهٔ التواریخ متن دگرگون شدهٔ بخش اسماعیلیان و نزاریان

جامع التواریخ است، با لفاظی و قلم اندازی و آوردن مترادفهای بی مورد و غیر ضرور و افزودن آنچه که در بالا آمد.

استاد محمدتقی دانش پژوه، برای بار دوم این زیده التواریخ را بر اساس نسختی متأخر و ناخوانا و پر غلط آماده کرده و «مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی» چاپ و نشر آن را پذیرفته است. همان گونه که استاد دانش پژوه در مقدمه کتاب اشاره فرموده است، زیده التواریخ و بخش اسماعیلیان و نزاریان (بویژه نزاریان) جامع التواریخ، به جهت در برداشتن نامهای اشخاص و امکنه مازندرانی و گیلانی و مغربی، ناشناخته‌ها و مبهمات بسیار دارد. از این رو بخش اسماعیلیان و نزاریان جامع التواریخ در دو نشر آن، یکی بهمت استاد دانش پژوه و آقای محمد مدرس زنجانی و دیگری به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، و نیز زیده التواریخ پر غلط و با مجهولات به جای مانده بسیار منتشر شده است.

بنده را فرصتی دست داد تا بخشی از متن چاپی اخیر را با نسخه خطی، که عکس آن در پی متن چاپ شده آمده است، و نیز با جامع التواریخ مقابله کند و در موارد لازم به برخی از منابع دیگر نیز نظری افکند. اینک مغایرتهایی را که بین متن چاپی و نسخه خطی (که از این پس با عنوان نسخه از آن یاد خواهد شد) مشاهده کرده است و آنچه را که بدخوانی نسخه انگاشته است و نیز با بضاعت مزجاة دیدگاههای اصلاحی خویش را در زیر می آورد و امید آن دارد که مفید فایده‌ای باشد:

ص ۴، س ۱۷: «اورنگ خاقانی...»؛ در نسخه: «اورنگ خانی».

ص ۷، س ۸: «... و تاریکی و شرک خلاص و نجات کرامت فرمود...»؛ در نسخه: «... و تاریکی کفر و شرک...» است.

ص ۱۰، س ۱۵: «از ... قانون شریعت و نهج طریقت منصرف»؛ در نسخه: «از ... قانون شریعت و منهج طریقت منصرف و منحرف».

ص ۱۰، س آخر: «... دوم خروج مهدی و هادی که مرشد خلائق خواهد بود...»؛ در نسخه چنین است: «... دوم خروج مهدی که هادی و مرشد خلائق خواهد بود...»

ص ۱۸، س ۱۹: «و به قرآن خوش خواندن به نفیر و نعره دلربای، ایشان را دعوت کرد»؛ در نسخه: «... و به قرآن خوش خواندن بنغمه و نعره دلربای...»

ص ۱۹، س ۱۱: «و مررسوم حجج براه حجاج»؛ در نسخه بر طبق احتمالی که مصحح در پانویشت داده اند «... در موسم حج براه حجاج» آمده است.

ص ۱۹، س ۱۲: «ابوالهیجا پدر سیف الدوله...»؛ در نسخه:

«... ابوالهیجا حمدانی پدر سیف الدوله...»

ص ۲۰، س ماقبل آخر: «... تا کار عبدان بسی قوت گرفت»؛

در نسخه «... تا کار عبدان نیز قوت گرفت»

ص ۲۲، س ۱۲: «ابومحمد الکوکی»؛ در نسخه «ابومحمد الکرکی» آمده و درست است.

ص ۲۳، س ۵: «سواده را بفتوای فقهاء بکشند»؛ نسخه

اینگونه است «... سواده را بفتوی فقهاء بکشند»

ص ۲۳، س ۷: «خیسفوج را کتابها است در بعث و معاد»؛ در

نسخه «... خیسفوج را کتابی است در بعث و معاد»

ص ۳۰، س ۱۱: «شلمبه»؛ «سلمبر» درست است.

ص ۳۱، س ۱۱: «گردکوه»؛ «گردکوه» درست است.

ص ۳۱، س ۲۰: «حوشم»؛ اگرچه در نسخه نیز این گونه آمده است، اما درست آن «حوشب» است.

ص ۳۴، س ۷-۴: «زعم و عقیده ایشان آنکه در هر عصر امامی

معصوم باید... که قرب میان او و پیغمبر به وحی باشد»؛ در نسخه

نیز همین گونه آمده است، اما درست همان است که در

جامع التواریخ (ص ۱۵) آمده است، به این صورت: «... و فرق

میان او (امام) و پیغمبر به وحی باشد»

ص ۳۵، س ۷: «... و از عهد او تا اسمعیل و محمدبن اسمعیل

که او ختم امام بود ظاهر بود...»؛ در نسخه: «... و از عهد او تا

اسمعیل و محمدبن اسمعیل که هفتم امام بود ظاهر بود...» گویا

اینگونه درست است.

ص ۳۷، س ۱۱: «او هوشمند و صاحب زاهد عالم بود...»؛ در

نسخه «... او صاحب علم و زهاد تمام بود».

ص ۳۸، س ۹: «فجج الاخبار» نادرست و درست آن «فج

الاخبار» است (العبر، ترجمه، ج ۳)

ص ۳۹، س ۲۰: «او اجابت نکرد، و به عذر ممسک نمود...»؛

در نسخه: «او اجابت نکرد و به عذر تمسک نمود...»

ص ۴۲، س ۱۳: «در تعداد اولاد قداح ابوشلعلع بود، دعوی

کرد که وصی و صاحب امر منم...»؛ در جامع التواریخ، ص ۲۳ آمده

است: و در بغداد از اولاد قداح... و گویا این گونه درست باشد.

ص ۴۴، س ۱۳: «و چون از متابعت عباسیان تجاوز

نموده اند...»؛ در نسخه: «و چون از متابعت عباسیان تجاوز

نموده اند» که بی گمان درست همین است.

ص ۴۸، س ۵ و ۶: «و هم در این سال ملک رستم به اورسید»؛

گویا «ملک بنی رستم» درست باشد.

ص ۴۸، س آخر: «... یوسف الکتامی و ابوزاکی تمام این

مبارک کشته شدند»؛ «تمام ابن معارک» درست است (العبر،

ترجمه، ج ۳)

ص ۴۹، س ۳: «زناته و لوانه»؛ در نسخه و جامع (ص ۲۸)

«لواته» آمده است و درست است.

ص ۵۱، س ۷: «و در خمس و عشرین و ثلثمائه در جزیره صقلیه ظاهر شده...» جمله ناقص است. در جامع (ص ۳۰) «...» در جزیره صقلیه فتنه ظاهر شده...».

ص ۵۱، س ۱۸: «ابی یزید مخلد از کیداد...» در جامع (ص ۳۱) «ابن کیداد».

ص ۵۲، س ۶: «قائم چون بر حال خود آگاه شد؛ لشکری بر دست بشری غلام خود به دفع شر او به مغرب فرستاد»؛ در نسخه: «... قائم چون بر حال او آگاه شد...».

ص ۵۲، س ۹: «... و ابوسعید عطفه کرده...» در نسخه: «ابویزید عطفه کرد» است و درست همین است.

ص ۵۲، س ۲۲: «تا شب کشتن و قتل بود»؛ در نسخه: «تا شب کُشش و قتل بود».

ص ۵۵، س ۵: «و بطل ما کانوا یعملو فغلبوا»؛ اما «ما کانوا یعملون» درست است (قرآن مجید، س ۷، آیه ۱۱۵)

ص ۵۵، س ۶: «و گفتم یا مولای بی شک تو پسر رسول خدایی و [از ذراری نقطه نبوت آنچه فرمودی به عزت شماراست، و آنچه بنده [گفتم] از علم عربست.»؛ در نسخه: «... بی شک تو پسر رسول خدایی و [از ذراری نقطه نبوت هستی و از نور نبوت آنچه فرمودی نبوت شماراست...».

ص ۵۶، س ۱۲: «بعد که»؛ در نسخه: «بعد ما که».

ص ۵۷، س ۱: در اینجا نام غلام منصور فاطمی «فرخ» ضبط شده است؛ اما درست آن «فرج» است - فرج الصقلی (العبر، ترجمه، ج ۳)

ص ۵۸، س ۹: «او را با پسر به اسیری گرفت، و آن را یک جانب خود نظم داد...»؛ در نسخه: «... و آن دیار را بکفایت خود نظم داد...».

ص ۵۹، س آخر «مولی خود جوهر به دیار مصر فرستاد، و نهمت بر...»؛ در نسخه: «... همت و نهمت بر...»

ص ۶۲، س آخر و بعد: «و اساطیل از آب بر کشیدند، و بر لب آب نهادند. و از جمله قلان (؟) و مؤنات ترخان و عفو کردند. طول هر یک صد و پنجاه ارش در عمق و سمک چهل ارش مثل کشتیها [و] جنگ چینی»؛ در این عبارت جمله «و از جمله قلان و مؤنات ترخان و عفو کردند» در جای خود نیامده است و گویا مربوط به چند سطر پایینتر باشد. با حذف آن عبارت به این صورت در می آید: «و اساطیل از آب بر کشیدند و بر لب آب نهادند، طول هر یک صد و پنجاه ارش...» ضمناً در نسخه بعد از «طول هر یک صد و پنجاه ارش»، «در عرض هفتاد ارش» آمده که در متن مصحح از قلم افتاده است.

ص ۶۴، س ۶: «مقدار یک میل (؟) زمین تا لب نیل...» مراد از

علامت سؤال بعد از کلمه «میل» (واحد طول قدیمی) معلوم نیست. ص ۶۷، س ۲۱: «و این مسجد جدّ ما کرده، و امروزه سلطان نوبتی اجازه دهد تا خشت و سنگ باز کنیم و بفرشیم...»؛ در نسخه: «... و امروز سلطان تویی اجازه ده تا خشت و سنگ باز کنیم...»

ص ۷۲، س ۱۷: «و شب را غلافهای بسیج (؟) گوناگون درکشند تا نم از هوا آنرا تیره نکند»؛ ظاهراً «غلافهای نسبیج گوناگون» درست است.

ص ۷۵، س ۲: «نقیب السادات»؛ در نسخه: «نقیب النقباء سادات».

ص ۷۷، س ۱۵: «و فوجی از حشم منصور نامزد گردد به اشتران با خوازتار نا حجاج را به مکه برند»؛ در نسخه: «و فوجی از حشم منصور نامزد کرد با اشتران حوایار (؟) تا حجاج را به مکه برند».

ص ۸۰، س ۱۹: «جوهر را با جیوش عجم در بر و اساطیل فراوان به دفع خصم به شام فرستاد.»؛ جیوش عجم در نسخه «جیوش حم» و در جامع (ص ۴۶) «جیوش جم» آمده است؛ اصلاح عبارت بر اساس جامع (ص ۴۶) به این صورت پیشنهاد می شود: «جوهر را با جیوش جم در بر و اساطیل فراوان [در بحر] به دفع خصم به شام فرستاد».

ص ۸۳، پانوش ۱۰: «قسطنطیه»؛ «قسطنطینه» با تقدّم یاء بر نون ثانی درست است (العبر، ترجمه، ج ۳)

ص ۸۶، س ۱۷: «و از جانبین مکاتبات متواتر گشت، وقتی که...»؛ در نسخه: «... متواتر گشت تا وقتی که...»

ص ۸۶، س ۱۹: «حاکم بنده خود بود ارجوان را بکشت»؛ بر طبق نسخه: «حاکم بنده خود، ارجوان، را بکشت»

ص ۸۷، س ۸: «چنانکه مثل شب (؟) کالبحر کالسفینه کالملاح» در نسخه: «چنانکه مثل است کالبحر کالسفینه کالملاح»؛ این مثل را، که بر ضبط آن نیز اعتمادی نیست، در یگانه منبعی که در دسترس داشتم (مجمع الامثال میدانی) نیافتم.

ص ۸۷، س ۱۰: «چون کارش در آنجا تمام شد با مصر آمد.»؛ در نسخه: «و چون کارش در آنجا تمام نشد با مصر آمد».

ص ۸۸، س ۱۸ و بعد: «فضل به اقره پیغام داد تا ترك جنگ و جدال کند. و ابورکوه منهزم به نوبه گریخت»؛ در نسخه: «فضل به ابوقره (که بی گمان غلط و بنوقره درست است) پیغام داد تا ترك جنگ و جدال کنند و ابورکوه را گرفته بدو سپارند اجابت نکردند و بر یکدیگر کوفتند تا ابورکوه منهزم به نوبه گریخت».

ص ۸۹، س ۲: «فرمان نافذ شد تا کلاهی سرخ بکله (؟) بر سرش نهادند...»؛ در نسخه: «... تا کلاهی سرخ بطله بر سرش نهادند...» و «بطله» (به معنی مردم ساحر و جادوگر) درست است.

می دانیم که یکی از منابع عمده مؤلف درین بخش از کتاب (یعنی بخش فاطمیان)، تاریخ الکامل ابن اثیر است و این اثیر درین باره می نویسد: ... ولما طیف به البس طرطورا وجعل خلفه قرد» و دزی در فرهنگ البسه مسلمانان مقاله مفصلی درباره «طرطور» دارد و نوع زنانه و مردانه آن را باز شناسانده است.

ص ۸۹، س ۴: «و مصریان نوادر میزدند...»؛ در نسخه: «... و مطربان نوادر میزدند...».

ص ۹۲، س ۵: «به رسم درس و تعلیم بسازند»؛ در نسخه: «به رسم درس و تعلیم علوم بسازند».

ص ۹۲، س ۶: «مسحون گردانیدند...»؛ در نسخه: «مشحون گردانند» که درست همین است.

ص ۹۲، س ۶: «و جمعی بوایان و علماء و فقهاء فتیا و تعلیم تعلم در آنجا منصوب شوند»؛ در نسخه: «... علما و فقها به رسم نقبا...»

ص ۹۳، س ۱۶: «و باز حکم شد که یهود در نصاری غیاردوزند و مسلمانان از نصاری در حمام به تعلیق صلیب در رقاب، و [از] یهود به جلجل متمیز شوند، و نماز تراویح در شبهای رمضان و نماز چاشت و سب صحابه بکنند و تربیع و تخمیس بر خیابیز بر وفق اختیار و اراده مردم باشد. و بر حیطان جوامع و خانات و شوارع به کتابت بنویسند...»؛ که «یهود در نصاری» و «خیابیز» غلط مطبعی و صحیح آن «یهود و نصاری» و «جنابیز» است. ضمنا به نظر می رسد ترتیب در نسخه (بیشتر) و در متن مصحح (کمتر) مغشوش و عبارت بدین صورت بوده باشد: «و باز حکم شد که یهود و نصاری غیاردوزند و مسلمانان از نصاری در حمام به تعلیق صلیب در رقاب و [از] یهود به جلجل متمیز شوند و نماز تراویح در شبهای رمضان و نماز چاشت و تربیع و تخمیس بر جنابیز بر وفق اختیار و اراده مردم باشد و سب صحابه نکنند و بر حیطان جوامع و خانات و شوارع به کتابت بنویسند».

ص ۹۶، س ۲: «وظیفه او به بیت المال به قدر کفال مجری دارند»؛ در نسخه: «... به قدر کفاف...» و درست همین است.

ص ۹۶، س ۱۰: «سادات علویه حسینی، مقدم شان علی بن حمود...»؛ در نسخه نیز «حسینی» آمده، لیکن در العبر (ج ۳) «سادات علویه حسینی» آمده است.

ص ۹۹، س ۷: «باسر مقصود [آنیم]...»؛ در نسخه: «آمدیم با سر مقصود...».

ص ۱۰۱، س ۱۸: «به راه شاه بازگشتند»؛ در نسخه: «به راه شام بازگشتند».

ص ۱۰۱، س ۲۰: «... رسولی پیش سلطان محمود غزنوی پیش قادر خلیفه آمد»؛ در نسخه: «... رسولی از پیش سلطان محمود غزنوی پیش قادر خلیفه آمد».

ص ۱۰۲، س ۳: «قسطنطین روم از شهر قسطنطینه با...»؛ در نسخه: «از شهر قسطنطینه» که درست است و به اصلاح نیاز ندارد. قسطنطینه شهری در مغرب و قسطنطینه (= استانبول امروزی) پایتخت روم شرقی بوده است.

ص ۱۰۴، س ۹: «انوشکین دزیری نایب مستنصر از شام تا به حران گرفت، و خطبه و سکه به نام خود کرد.»؛ در نسخه نیز به همین صورت آمده است؛ اما در جامع (ص ۶۸) چنین آمده است: «خطبه به نام المستنصر کرد...» و این درست است و منابع دیگر نیز مؤید آن است. و پیداست که نایب مستنصر خطبه به نام مستنصر می کند نه به نام خود.

ص ۱۰۴، س ۱۰: «معرّ بادیس در افریقیه بنام قایم خلیفه بغداد کرد»؛ در نسخه: «... در افریقیه خطبه بنام قایم خلیفه بغداد کرد...» ص ۱۰۴، س آخر: «و استیلای بساسیری برای باب بود...»؛ در نسخه: «و استیلای بساسیری بر انبار بود...» و «انبار» نام شهری است در عراق.

ص ۱۰۵، س ۱۵: «فرقه مشاqqه»؛ در نسخه: «فرقه مشارقه» و درست همین است، زیرا ترکان را در مصر «مشارقه» می گفته اند. ص ۱۰۷، س ۷: «نورالدوله دبیس»؛ در نسخه: «نورالدین ابن دبیس». و «نورالدوله ابن دبیس» درست است.

ص ۱۰۷، س ۱۱: «ورصافه بر جامع مهدی خطبه به ذکر مستنصر کردند»؛ در نسخه «... به رصافه...» و «رصافه» نام شهری است.

ص ۱۰۷، س ۱۶: «باب النوبی»؛ «باب النوبی» درست است. ص ۱۰۸، س آخر و بعد: «بساسیری با مادر وزن و فرزند از بغداد پیش و پس گریخت»؛ در نسخه: «بساسیری با مادر خلیفه و زن... پیش دبیس گریخت»

در ص ۱۰۹، س ۵ نیز به جای «دبیس» «و پس» آمده که نادرست است.

ص ۱۰۹، س ۱۷: «محمود ابن احزم» نادرست و صحیح آن «محمود بن احزم» است (الکامل، ج ۸، ص ۸۴)

ص ۱۱۰، س ۱: «مستنصر از وصول او آگاه شد که با وجود اولاد رسول (ص) [اطاعت] اولاد عباس حرام است»؛ عبارت بدین گونه تکمیل می شود: «مستنصر از وصول او آگاه شد [و پیام داد] که با وجود...»

ص ۱۱۰، س ۱۵: «بجابه» نادرست و صحیح آن «بجایه» است.

ص ۱۱۱، س ۷: «... و هر سال به ده دینار مأمول کرد»؛ بر اساس جامع التواریخ: «و هر سال به ده [هزار] دینار...»

ص ۱۱۱، س ۱۰: «و بیت المقدس اظهار دعوت عباسیان کرد...»؛ در نسخه: «و به بیت المقدس...»

ص ۱۱۳، س ۸: «(خواجه نظام الملك)... در اصفهان عزم بغداد کرده بود، بعد از افطار در محفه ای به خیمه نهادند- ديلمی او را کارد زد...»؛ در نسخه: «...در محفه ای به خیمه نهادند...» در الکامل ابن اثیر (ج ۸، ص ۱۹۱) می خوانیم: قتل نظام الملك... بقرب نهادند»

ص ۱۱۴، س ۱: «... بیست سال در آنجا منزوی بود و به گیای و آب قناعت نمود...»؛ در نسخه: «...و به گیاه و آب قناعت نمود» ص ۱۱۶، س ۱۵: «...و برکیارق به دفع مضرت ایشان اوزرا با جنود نامعدود نامزد کرد»؛ نام این امیر سلجوقی «انز» و با احتمالی (Öner) است.

ص ۱۱۶، س ۱۵: «بلکابک شحنة اصفهان سرمز را... کارد زدند...» اگرچه در نسخه نیز چنین است اما (بلکابک سرمز) نام شخص است (الکامل، ج ۹، ص ۱۹۶).

ص ۱۱۶، س ۱۹: «...همه را بکشند: چون سرمز و ارغش و کجج...»؛ «کجج» در نسخه به صورت «کمج» آمده است و «کمج» شکل دیگری است از «کمش» (Gümüš~ Kümüš) (الکامل، ج ۹، ص ۲۰۳)

ص ۱۱۸، س ۱۲: «طلاب علوم فقه و اصولین بر وی خواندند...»؛ در نسخه: «...طلاب، علوم فقه و اصولین برو می خواندند...»

ص ۱۱۸، س ۲۰: «... تا ابن تومرت به مهدی شهرت یافت...» و سر سطر بعد آمده است: «عبدالؤمن بر سبیل مراکش رفت» که بر اساس جامع بدین صورت اصلاح می شود: «ابن تومرت به مهدی شهرت یافت [و با] عبدالؤمن بر سبیل سیاحت به مراکش رفت.»

ص ۱۲۰، س ۱۴: «...دست بردی سره نمایند»؛ در نسخه: «دست بروی سره نمایند.»

ص ۱۲۶، س ۱۶: «محمودابن آقسنقور صاحب شام بود.»؛ در نسخه: «محمودابن زنگی بن آق سنقور...»

ص ۱۲۸، س ۱۳: «شاور تدبیر آن کرد که شیرکوه را بعلت ضیافت و مهمانی از پای درآورد»؛ در نسخه: «...به حیلت ضیافت...»

ص ۱۳۷، س ۱۲: «ما دفع پدر کنیم و هلال وش پاره کنیم»؛ در نسخه: «ما دفع بدر کنیم» و درست همین است و مراد «امیر الجیوش پدر» است و «هلال» را با آن متناسب آورده است. ص ۱۳۷، س ۱۷: «آن اتفاقات حسنه»؛ در نسخه: «آن اتفاق حسنه»

ص ۱۳۸، س ۴: «و مستنصر مرا ازین شرط، خبر کرده است»؛ در نسخه: به جای «شرط»، «شرطه» آمده و درست است. ص ۱۴۰، س ۲: «دانشمندی قزوینی به یورتناش رسید»؛ در

نسخه: «روزی دانشمندی قزوینی معتبر به...»

ص ۱۴۰، س ۱۳: «و او آنجا نام خود [را] به اصفهان به دهخدای موسوم کرد»؛ در نسخه: «اصفهان» نیامده است. ص ۱۴۱، س ۱۵: «امیرداد حبشی بن التوتناش»؛ «...آلتوتناش» درست است.

ص ۱۴۱، س ۱۹: «پسران آلتوتناش»؛ در نسخه: «پسران الوماس»، باید «پسران یورتناش» باشد.

ص ۱۴۲، س ۲: «و بسیار ضیاع و قری در حوالی الموت برای [آن] جوی مبتئی آمد، و پیرامون باغها رزهای فراوان غرس کردند [و] «به اشجار و انها بیاراستند»؛ در نسخه «...در حوالی الموت بر آن جوی مُبتئی آمد و پیرامون باغها ازهار فراوان غرس کردند و به اشجار و انهار بیاراستند.» قرائت «مُبتئی» پیشنهاد من است.

ص ۱۴۲، س ۱۴: «گویند: هر تأویلی را تزیلی و هر ظاهری را باطنی است»؛ صحیح آن به این صورت است: «گویند هر تزیلی را تأویلی و هر ظاهری را باطنی است.»

ص ۱۴۲، س آخر و بعد: «و بعضی را به تقلید [و] بعضی [را به] اختیار» و سر سطر بعد: «این خود مناسب تعلیم است که...»؛ در نسخه: «و بعضی را به تقلید، بعضی احتیاج، این خود مذهب تعلیم است که...»

ص ۱۴۳، س ۲: «و هر دورا امامی باید که...»؛ در نسخه: «... هر دور را امامی باید که...»

ص ۱۴۳، س ۴: «از معترضات یدهب خویش...»؛ در نسخه: «...از مفرضات مذهب خویش»

ص ۱۴۴، س ۳: «و چون هنوز قلعه نواحی الموت [به] ذخایر مهیا نشده بود»؛ در نسخه: «چون هنوز بر قلعه الموت ذخایر مهیا نشده بود.»

ص ۱۴۴، س ۴: «رای بر آن قرار گرفت که قلعه به مردی [چند] جر بزد... سپارند و خود بکوچند...»؛ در نسخه: «رای بر آن قرار گرفت که قلعه به مردی جرید چست چالاک سپارند و خود بگوشه ای هجرت و نقل کنند»

ص ۱۴۴، س ۷: «از آنجا اقبال متوقع است...»؛ در نسخه: «از آنجا اقبالی متوقع است.»

ص ۱۴۴، س ۷: «تا مردم بر مکایدات شدايد دل نهادند»؛ در

کردیم»؛ در نسخه: «ما نیز اقتدا به سنت و طریقت ایشان کردیم».
 ص ۱۷۹، س ۱۸: «تدارك ملاقات» در نسخه: «تدارك مافات».
 ص ۱۸۲، س ۳: «به دیلمان رفتند، و به گرجستان تاختن
 بردند»؛ به جای «گرجستان»، «گرجیان» یا «کرجیان» باید درست
 باشد، همچنین در ص ۱۸۴، س ۱۸ و ص ۱۸۵، س ۱ و ص ۱۹۱،
 س آخر.

گذشته از آنچه در بالا یاد شد. غلطهای چاپی بسیاری نیز به
 متن راه یافته است که برخی از آنها همراه صورت صحیح ذیلاً
 فهرست شده است:

نادرست / درست

ص ۹، س ۱۳: خزلان / خذلان

ص ۱۵، س ۱۲: فترت / فترات

ص ۱۹، س ۱۴: نگرفت / بگرفت

ص ۱۹، س ۱۴: ابوظاهر جنابی / جنابی

ص ۲۳، س ۷: کتابهاست / کتابی است

ص ۶۱، س ۸: جواهر / جوهر

ص ۶۴، س ۱۱: فرو / فرود

ص ۶۶، س ۲۰: بیشتر سردسیر / بیشتر سردسیر

ص ۷۱، س ۱۷: باردم / پاردم

ص ۷۸، س ۱: بزند / برند

ص ۸۰، س ۹: بلیس / بلیس

ص ۸۹، س ۷: نافض / نافذ

ص ۹۸ (شماره‌های پانوش در متن اشتباه است و باید

شروع و به ۷۶ ختم شود)

ص ۹۹، س ۸: طیش / طیش

ص ۹۹، س ۱۰: بهیان / بهتان

ص ۱۱۳، س ۷: جیق / چیق

ص ۱۱۵، س آخر: تنش / تنش

ص ۱۱۷، س ۱۵: عمازان / غمازان

ص ۱۲۰، س ۱۴: گروفرفر / گروفرفر

ص ۱۴۲، س ۱۸: یودندی / بودندی

ص ۱۴۳، س ۶: انکاوی / انکاری

ص ۱۴۶، س ۲۰: کودگی / کودکی

ص ۱۵۸، س ۶: بیاکردند / بناکردند

ص ۱۵۸، س ۱۶: در تجوی رضا / در تحوی رضا

ص ۱۵۹، س ۱۰: گردکره / گردکوه

ص ۱۷۴، س ۷: فرشتی / فرستی

ص ۱۷۵، س ۸: بیاوند / بیاورند

ص ۱۷۶، س ۶: بیاید / بیاید

نسخه: «...دل نهاد کردند»؛ در جامع «مقاسات» به جای
 «مکایدات».

ص ۱۴۵، س ۲۰: «امراء و لشکریان را دست کوتاه و دندان
 گند [ه] شد»؛ افزودن «ه» ضرور نیست و بر طبق نسخه «گند»
 می‌توان خواند.

ص ۱۴۸، س ۹: «روستای فضول»؛ در نسخه: «روستایی
 فضول».

ص ۱۴۸، س ۲۱: «...شکارگاه بغداد»؛ در نسخه: «در
 شکارگاه بغداد».

ص ۱۴۹، س ۱۷: «...بر سیبل دعوت...»؛ در نسخه: «بر سیبل
 قبول دعوت...»

ص ۱۴۹، س ۲۱: «ده هزار چشم...»؛ در نسخه: «ده هزار مرد
 چشم...»

ص ۱۵۳، س ۱۸: «مقدم جیش سنجر یرغش کشته شد...»؛ در
 نسخه: «مقدم جیش سنجر یرغش خاص بود و سردار سپاه بر-
 کیارق امیر داد [که] ناگاه بدست یرغش کشته شد.»

ص ۱۵۴، س ۳: «شش هزار دینار در خراج سرای ریاست
 صرف کرد»؛ در نسخه: «...در خرج سرای...».

ص ۱۵۷، س ۶: «قاضی بحث آغاز و جدل آغاز خلافی
 میدا...»؛ بر اساس متن نسخه «آغاز» دوم زائد است.

ص ۱۵۷، س ۷: «سلطان چون بشنید بر ایشان سخت کرد...»؛
 در نسخه: «...حصار بر ایشان سخت کرد.»

ص ۱۵۷، س ۲۱: «شمکوه»؛ در کامل این اثر «شمکوه»، در
 تاریخ ایران کیمبریج: «شمکوه» آمده است، و گویا با تقدم نون
 بر میم درست است.

ص ۱۶۷، س ۴: «بروز آواز دادی»؛ در نسخه: «...بردی آواز
 دادی».

ص ۱۷۰، س ۹: «ابو جعفر مشاطی»؛ بر طبق کامل این اثر
 (ج ۹، ص ۲۲۸): «ابو جعفر مشاط».

ص ۱۷۰، س ۱۰: «ابو القاسم گرجی»؛ ظاهراً «کرجی» درست
 است.

ص ۱۷۰، س ۱۲: «تاج الملك سعدي»؛ بر طبق کامل این اثر
 (ج ۹، ص ۳۳۷): «تاج الملوك بوری ابن طفتگین».

ص ۱۷۷، س ۱۶: «ما نیز اقتدا به سبب (?) و طریقت ایشان